|  |
| --- |
| مقطع تحصیلی:کاردانی🞏کارشناسی🞎 رشته:.روابط عمومی...................ترم:....اول.......سال تحصیلی: 1398- 1399  نام درس:...جامعه شناسی فرهنگی....... نام ونام خانوادگی مدرس:.......آزاده نجفی.....................................  آدرس emailمدرس:.................drnajafi.99. تلفن همراه مدرس09122832242 |
| جزوه درس:......جامعه شناسی فرهنگی.......... مربوط به هفته : اول🞎 دوم 🞎سوم🞎  text: دارد 🞎ندارد\*🞎 voice:دارد🞎 ندارد🞎 power point:دارد🞎 ندارد🞎  تلفن همراه مدیر گروه : ......................................09124058720......  **جلسه چهارم**  **تنوع و تكثير فرهنگي:**  معني انسان شناختي فرهنگ به « فرهنگ ها » معطوف است. فرهنگ به صورت مفرد و يا دو فرهنگ چون فرهنگ انساني و علمي يا فرهنگ برتر و پست تر وجود ندارد، بلكه فرهنگ ها به صورت جمع و وجود دارد. اساس تمايز فرهنگ، وجود جوامع متعدد است. نحوه زندگي افراد در موقعيت هاي متعدد، سبب پيدايي فرهنگ هاي خاص متفاوت ميگردد. هر شيوه زندگي يك فرهنگ است. هر مردمي داراي فرهنگ هستند، همانطور كه هر قبيله داراي فرهنگ است. افزون بر اين، فرهنگ ها به « خرده فرهنگ ها » ، خرده فرهنگ هاي شهري، خرده فرهنگ هاي مذهبي، خرده فرهنگ هاي جنسي، و مانند آن تقسيم ميشوند.  **عناصر كانوني فرهنگ:**  در ميان صاحب نظران فرهنگ در عنصر كانوني فرهنگ، توافق نظر وجود ندارد، عده اي صرفا به شمارش عناصر فرهنگ با نگاه توصيفي پرداخته و اولويت بندي خاصي قائل نيستند. در مقابل، عده اي اصرار دارند تا كانون مشخص براي فرهنگ معين كنند. مدعيان وجود كانون مشخص براي فرهنگ، متأثر از نظام فلسفي خاصي ميباشند. به عبارت ديگر، تأكيد بر يك عنصر خاص براي فرهنگ، حكايت از رويكرد فلسفي خاصي است.  **بعضي از اين عناصر كانوني فرهنگ عبارتند از:**  1- دين 2- زبان 3- تمدن  4- سابقه مشترك ذهني و عيني 5- ارزش ها و نظم نمادين   1. دين: با توجه به نگاه وبر، اليوت و هانتيگتون، « مذهب »‌عنصر كانوني فرهنگ و تمدن است.   اليوت در بحث رابطه بين مذهب و فرهنگ، دو اصل عمده را به شرح زير، همواره با تحليل هايش مطرح كرده است:  اصل اول: اينكه همه ملل مذهبي اند و اينكه ما ملتي مذهبي هستيم و ملت هاي ديگر بدون مذهب هستند، نظري مردود است.  اصل دوم: اينكه مذهب از يك ديدگاه، « فرهنگ » است، و فرهنگ از ديدگاه ديگر، « مذهب » است نيز غلط است.  **اليوت در مورد رابطه بين مذهب و فرهنگ بيان ميدارد:**  « هيچ فرهنگي نمي تواند جز در رابطه با مذهب پديدار شود يا گسترش يابد. »  او اين سؤالات را مطرح ميكند:   * آيا هيچ فرهنگي امكان دارد بدون يك زيربناي مذهبي به وجود آيد، يا خود را ابقاء كند؟ * آنچه را كه ما فرهنگ و آنچه را كه ما مذهب يك ملت ميناميم، آيا جنبه هاي مختلف يك چيز واحد نيستند؟ * آيا فرهنگ، در اصل « تجسد » مذهب يك ملت نيست؟   و هانتينگتون، اصلي ترين عنصر تمدن را دين ميداند.  از نظر فرهنگ گرايان و اسلام گرايان ايراني، فرهنگ، چيزي بيشتر از دين نيست.  2- زبان: جامعه ايراني در جريان نوسازي در سده ي اخير،‌ بيش از دين، بر زبان تأكيد كرده است. رضا شاه و روشنفكران اين دوره براي بازشناسي ايران باستان، از زبان، پيش از دين و تمدن استفاده كرده اند. زبان فارسي ضمن اينكه وجه افتراق ايرانيان با ترك هاي عثماني و اعراب خاور ميانه بوده است،‌ حلقه ي پيوند با فرهنگ ايران باستاني نيز بوده است، در حالي كه دين اسلام نمي تواند اين تمايز و پيوستگي را فراهم آورد. در ميان متفكران در حوزه ي فرهنگ و اجتماع ايراني، عده اي مدعي اند كه زبان،‌عنصر كانوني فرهنگ است. از جمله اين افراد، ذبيح الله صفا است كه بيان ميدارد:  « انديشه هاي ايراني پيش از اسلام و آغاز دوره اسلامي را شاهنامه به ما رسانده و در طول زمان، اساطير ايراني و حماسه ي ايراني را زبان فارسي حمل كرده و به ما داده است.»  **وي در خصوص تبعات نابودي زبان فارسي مي گويد:**  اگر زبان فارسي وجود نمي داشت و امروزه مي خواستيم دنبال حماسه ها و اساطير ايراني برويم، اولا؛ چيز زيادي به دست ما نمي رسيد، براي اينكه در لهجه ها پراكنده بود و احيانا ربطي به يكديگر نداشت.  ثانيا؛ اگر مي خواستيم چيزي بدانيم،‌مي بايست كه پنجاه لهجه و زبان را ياد بگيريم تا مطلبي از آنها را بياوريم، در حالي كه جمعا و يكجا در ادب فارسي و در آثار فردوسي و دقيقي و امثال آنان آمده است.  اهميت و محوريت دادن به زبان، شعر و ادب پارسي كه بيشتر توسط ملي گرايان سكولار و غير آن مطرح شده است، در دوره ي قاجاريه شروع شد و در دوره ي پهلوي اول به اوج خود رسيد. در اين دوره زبان، عنصر كانوني ملت سازي و تا حدود زيادي رقيب دين و ارزش هاي ديني و فرهنگي گرديد.  3- تمدن: براساس رويكرد « آلماني »، تمدن، كانون فرهنگ است كه از آن، انديشه ي ملي گرايانه به دست مي آيد.  در نگاه فرانسوي، « تمدن » و « فرهنگ » به عنوان دو كل متباين هستند.  در نگاه انگليسي و آمريكايي، هر دو يكسان قلمداد شده اند.  در اين منظر،‌ هانتينگتون بر اساس نظريه ي تمدني اش، معتقد است كه تحولات بشري براساس تمدن ها امكان پذير است و تمدن همان فرهنگ است در ابعادي بزرگ تر.  وي ميگويد:  فرهنگ يك روستا در جنوب ايتاليا مي تواند با فرهنگ يك روستاي ديگر در شمال اين كشور فرق داشته باشد، اما هر دو اين روستاها به فرهنگ مشترك ايتاليا تعلق دارند كه آنها را از يك روستاي آلماني متمايز مي كند.  4- سابقه ي مشترك( تجربه ي واحد ): سابقه و تجربه ي مشترك افراد در درون يك حوزه ي تمدني و فرهنگي در جريان تحولات طولاني تاريخي به دست مي آيد. شكست ها، پيروزي ها، وقوع حوادث مهم، جنگ ها، انقلاب ها، حوادث طبيعي چون سيل و زلزله در ساختن تجربه و سابقه ي مشترك فرهنگي مؤثر است.  فرهنگ هر جامعه شامل وجوه مشترك ديني، تمدني، زباني، و ... است.  5- ارزش ها و نظم نمادين: بسياري از جامعه شناسان و مردم شناسان مدعي اند كه كانوني ترين عنصر فرهنگ، « ارزش ها و نظم نمادين » است. تأكيد بر ارزش ها و نظم نمادين به عنوان كانوني ترين عنصر فرهنگ، به نوعي، تمايز بين فرهنگ و سازمان هاي اجتماعي را در پي دارد. در اين بيان، فرهنگ به ممعناي دامنه اي از ايده آل ها و ايده ها، ارزش ها و نظم نمادين است. در يك نگاه كلي، فرهنگ همان نظم نمادين است؛ در حالي كه سازمان اجتماعي، « نظم عقلاني » است. فرهنگ، طرحي براي زندگي كردن و فراهم كننده ي راه متمايز زندگي است، در حالي كه سازمان اجتماعي، الگوي واقعي روابط فردي و گروهي است.  **فرهنگ و مفاهيم مربوط به آن:**  در بسياري از مواقع تعريفي كه از فرهنگ ارائه مي شود با ديگر مفاهيم كه با پيشوند يا پسوند « فرهنگ » مطرح شده است،‌ اختلاط معنايي و عيني پيدا كرده است. در تعريف فرهنگ، نيازمند تمايزگزاري فرهنگ با ديگر مفاهيم مرتبط با آن هستيم.  اين مفاهيم عبارتند از:  **« فرهنگ نخبه، فرهنگ عاميانه،‌فرهنگ توده، صنعت فرهنگ و فرهنگ عامه »**  **فرهنگ نخبه:**  اين مفهوم از بدو طرح اصطلاح فرهنگ در آلمان مطرح شده و از طريق نخبگان، براي ارتقاء فكر و انديشه، مورد توجه بوده است. متأثر از فضاي كلي آلمان و ديدگاه فرهنگي ماركسي، گرامشي، با محوريت روشنفكران، مفهوم فرهنگ نخبه در مقابل فرهنگ توده مطرح شده است. از طريق انديشمندان مكتب فرانكفورت،‌ از قبيل آدورنو، هوركهايمر، هربرت ماركوزه و هابرماس، دوگانگي فرهنگي محوريت يافت.  فرهنگ نخبه به عنوان فرهنگ متعالي:  « بهلر » از فرهنگ نخبه به عنوان فرهنگ متعالي نيز ياد كرده است. او در تعريف فرهنگ نخبه يا فرهنگ متعالي، مدعي است كه فرهنگ، امري پذيرفته شده و تاريخي نيست، زيرا در گذشته، كمتر سخني از فرهنگ متعالي وجود داشت.  **معاني و گام هاي مختلف فرهنگ متعالي:**  1 : مطرح شدن فرهنگ متعالي در يك نظام دوگانه ي فرهنگ متعالي در مقابل فرهنگ پست.  سؤالات مطروحه در اين گام:  الف- در گذشته، فرهنگ پست به چه معني بوده است؟  ب- آيا فرهنگ پست به معناي بي فرهنگي است؟  پ- آيا منظور ، افراد بربري است كه داراي فرهنگ نبوده يا اينكه فرهنگ آنها چون قابل قبول نبوده، پست ناميده شده است؟  2 : فرهنگ متعالي با نظام « سلسله مراتب » پيوند خورده است. كساني كه به طبقه ي بالا تعلق دارند، داراي فرهنگ متعالي و ديگراني كه متعلق به طبقات پايين هستند، از فرهنگ پست برخوردارند.  3 : فرهنگ رسانه هاي جمعي و آنچه كه رسانه ها در قالب برنامه هاي فرهنگي و هنري ارائه مي دهند،‌ به عنوان « فرهنگ پست » و آنچه كه در نزد نخبگان فرهنگي است، مصداق « فرهنگ متعالي » است.  **شروط لازم براي پذيرش فرهنگ متعالي:**  وجود گروهي نخبه كه توانايي توليد و درك انتقال عناصر فرهنگي را دارند.  اين گروه بين خود به تعامل مي پردازند و هم از اين لحاظ است كه در مقايسه ي با ديگران هويت مي يابند.  اين فرهنگ در نظام سلسله مراتب اجتماعي شكل مي گيرد.  فرهنگ نخبه به علم و دانش و فناوري نيز مي انجامد. |